

بفشنده ستارگان

جوجو مویز

مترجم: فرانکی صالحی

www.ketab.ir



انشارات ارمنان

۱۴۰۱

سرشناسه	: مویز، جوجو، ۱۹۶۹ - م. Moyes, Jojo
عنوان و نام پدیدآور	: بخشنده ستارگان / جوجو مویز؛ مترجم فرانک صالحی.
مشخصات نشر	: تهران : ارمغان، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۹۰ ص، ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-622-6821-60-5
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: [2019], The giver of star.
عنوان دیگر	: ستاره بخش.
موضوع	: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۱ English fiction -- 21th century
شناسه افزوده	: صالحی، فرانک، ۱۳۷۰ - مترجم
رده بندی کنگره	: ۴PZ
رده بندی دیویی	: ۹۲/۸۲۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۷۳۸۱۲۵



www.2533333.ir

بخشنده ستارگان

تألیف: جرجو میوز

مترجم: فرانک جلالی

ناشر: انتشارات ارمغان

ویراستار: فائزه بهگونیا

چاپ: چاپخانه صادق

لیتوگرافی: سنا

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۲۱-۶۰-۵

حق چاپ برای ناشر محفوظ می‌باشد.

آدرس دفتر مرکزی: خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران - خیابان ۱۲ فروردین - کوچه مهر - پلاک ۱

تلفکس: ۶۶۹۶۹۵۷۹ - ۴۰۶۶۶۶۶ - ۰۹۳۵

آدرس فروشگاه: خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران - خیابان ۱۲ فروردین - چهارراه شهید نظری - پلاک ۲۷۲

تلفن: ۶۶۴۹۲۷۵۴ - ۶۶۴۸۰۲۱۶ - ۲۵۳۳۳۳۳ - ۰۹۱۲

قیمت: ۱۶۵۰۰۰ تومان

پیش گفتار

گوش کن! در عمق سه مایلی جنگل درست زیر تپه آرنات، چنان سکوتی برقرار است که به سختی می‌توان از داخل آن گذر کرد. در چله تابستان و حتی حالا که هوا سرد شده است، پس از محرگاه آواز هیچ پرنده‌ای شنیده نمی‌شود. میان درختان بلوط و گردو هیچ موجودی رفت و آمد ندارد، حیوانات وحشی زیر زمین فرو رفته‌اند و نرم تنان هم یا درون غار هستند یا درون تنه درختان پوسیده لانه گزیده‌اند. برف زیادی آمده و اسب تا زانو داخل برف فرو رفته است. حیوان بیچاره مراقب چاله‌ها و سنگی‌های لغزان زیر پایش است، با این حال تلو تلو می‌خورد و با هر قدم فین فین می‌کند. فقط نهر آب زلالی در جریان است و در بستر سنگلاخی خود رهسپار مقصدی است که هیچ کس از آن خبر ندارد.

«مارجری اوهر» انگشتان بی حس‌اش را درون چکمه تکان داد و قیافه‌اش از فکر گرم شدن دوباره آن‌ها درهم رفت. سه جفت جوراب پشمی ساق بلند به پا دارد، اما در این هوا مانند پای برهنه است. گردن اسبش را نوازش کرد و با دستکش زمخت مردانه‌ای که بر دست داشت، دانه‌های برف را از روی بدن او پاک کرد.

خطاب به اسبش گفت "چارلی، امشب بهت غذای بیشتری می‌دهم."

به سمت نهر سرازیر شدند و او خورجین را جا به جا کرد تا تعادل حفظ شود.

"برای شام بهت شیره چغندر داغ هم می‌دهم. شاید خودمم کمی خوردم."
مارجری پس از چهار مایل با خودش فکر می‌کند کاش صبحانه بیشتری خور
بود. پس از دره ایندین، نانسی پیر ظاهر خواهد شد که مثل همیشه با رقص و آ
به سمت مارجری می‌آید.

هر دو هفته یک بار به پیر زن می‌گویند "لازم نیست پنج مایل بیای تا ما
بینی! شغل من همینه!"

"اوه، شما دخترها خیلی زحمت می‌کشید."

مارجری علت آن را می‌دانست. نانسی هم مثل خواهر زمین گیرش جین که
کلبه‌ای در رد لیک زندگی می‌کرد، نمی‌خواهد خبرهای دسته اول را از دست بده
با شصت و چهار سال سن در حالی که فقط سه دندان سالم در دهان دارد، عاشق
گاوپران‌های جوان است. "مک مگوناو دلم را مانند سیر و سرکه می‌جوشاند
سپس دستانش را به هم زد و سرش را رو به آسمان گرفت و گفت "این طور که
آرچر در مورد او می‌نویسد، انگار از لابه‌لای صفحه‌های کتاب بیرون می‌آید و
روی اسبش می‌نشانند." با حالت مرموزی خودش را جلو کشید و گفت "البته فقط
در اسب‌سواری مهارت نداشتیم، بلکه به گفته شوهرم در جوانی خیلی خوب سوار
می‌شدم!"

مارجری هر بار این‌گونه جوابش را می‌داد "اوه نانسی، قطعاً همین‌طوره!"
پیرزن جویری غرق شادی می‌شد و می‌خندید که گویی بار اولش است این حرف
می‌شنود.

شاخه‌ای شکست و گوش‌های چارلی تکان خوردند. حتماً با چنین گوش‌ها
بزرگی می‌تواند هر صدایی را تا لویی ویل بشنود. مارجری او را از سنگلاخ دور کرد
و گفت "پسر از این طرف برو."
"کجا با این عجله؟"